گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سروش صحت درباره تلویزیون، پلتفرم‌ها و سینما

«کتاب‌باز» محبوب‌ترین کاری است که انجام داده‌ام

معین احمدیان - عاطفه جعفری
گروه فرهنگ

سریال تازه سروش صحت به نام «مگه تموم عمر چند تا بهاره؟» این بار نه از تلویزیون که از شبکه نمایش خانگی فیلیمو پخش شد. با همان جهان قصه‌گویی خاص صحت و با همان مدل آدم‌هایی که انگار فقط توی کارهای او می‌شود پیدایشان کرد. فضای ذهنی که صحت و همکار نویسنده‌اش ایمان صفایی در قصه‌هایشان می‌نویسند و می‌سازند با اینکه در مدل سریال‌سازی ایرانی غریب به نظر می‌آید، اما زیاد طول نکشید تا برای مردم جا بیفتد. شاید برای بعضی‌ها کارهای صحت و جهانی که می‌سازد دور از دنیای واقعی و فانتزی باشد اما وقتی به او گفتیم، کارهایت سوررئال است، گفت: «من میانه‌ای با سوررئال ندارم. چیزی که در ذهن ماست، همین است که در زندگی رئال برای آدم‌ها اتفاق می‌افتد. همین الان که با شما حرف می‌زنم، مغزم جاهای دیگری هم هست و چیزهای دیگری هم یادم می‌آید. اینکه من دارم به چیزی نگاه می‌کنم، یک چیز دیگری هم یادم می‌آید یا شما که حرف می‌زنید، یک چیز دیگری هم یادم می‌آید یا وقتی به او گفتیم، کارهایت سوررئال است، گفت: «من میانه‌ای با سوررئال ندارم. چیزی که در ذهن ماست، همین است که در زندگی رئال برای آدم‌ها اتفاق می‌افتد. همین الان که با شما حرف می‌زنم، مغزم جاهای دیگری هم هست و چیزهای دیگری هم یادم می‌آید. اینکه من دارم به چیزی نگاه می‌کنم، یک چیز دیگری هم یادم می‌آید یا شما که حرف می‌زنید، یک چیز دیگری هم یادم می‌آید یا شما که حرف می‌زنید، یک موسیقی برایم تداعی می‌شود، فکر می‌کردیم سوررئال نیست. هم سوررئال و هم فانتزی طیف گسترده‌ای دارد. مدل من و ایمان صفایی فکر می‌کردیم ارتباطی با اینها ندارد، البته من فانتزی کورت ونه‌گات را می‌پسندم و از آن لذت می‌برم. برای ما کارهایمان رئال بوده و فانتزی از آب درآمده است.

سوالم این است که شما فکر می‌کنید، مدیران تلویزیون بتوانند سروش صحتی که تغییرکرده و این تغییراتش هم می‌تواند متاثر از شرایط واقعی جامعه امروز باشد را بپذیرند یا نه؟

من از آینده خبر ندارم. اینکه سیاست‌ها یا شرایط چگونه باشد، بی‌خبرم. الان در پلتفرم‌ها کار می‌کنم، چون پیشنهادهایم هم مربوط به همین‌جاست.

یعنی از سمت تلویزیون پیشنهادی نبوده؟

نه، فعلا که نداشتم. از جایی هم که هستم و اینکه دارم با پلتفرم‌ها و سینما کار می‌کنم، راضی هستم و خودم هم خوشحالم.

بگذریم. وقتی که آثار شما را می‌بینیم، حتی اگر راجع به مرگ هم صحبت می‌شود اما حس و حال خوبی به مخاطب منتقل می‌شود، یعنی آن مرگ سبب ناراحتی مخاطب نمی‌شود. چه چیزی در کارتان می‌آورید که حس و حال خوب به مخاطب منتقل شود؟

خوشحالم که این‌طور است و امیدوارم این‌طور باشد. زندگی به اندازه کافی خودش ناراحتی دارد، ما هر قدر هم بخواهیم اجتناب کنیم، گریزناپذیر است. دلم می‌خواهد سعی کنیم فاصله‌هایی داشته باشیم که کمی این مسیر سختی که پیش روی همه ما هست را هموار کند.

فضایی که در سریال‌هایتان شکل می‌دهید را کمتر در آثار دیگر می‌بینیم. طراحی این فضای سوررئال هم فقط از دل فیلمنامه بیرون نمی‌آید. اگر داستان را فرد دیگری بخواند، شاید کار را شکل دیگری بسازد. سوال من در مورد همراهی دیگران با فضای قصه شماست. در توجیه دیگران باید انگیزه‌ای بسازید که آن را فهم کنند و شما را همراهی کنند. اینکه بازیگران با سایر عوامل، دنیای ذهنی شما را بفهمند چگونه اتفاق می‌افتد؟

هم من و هم ایمان صفایی ذهنی فانتزی نداریم و میانه‌ای هم با سوررئال نداریم. تازگی‌ها می‌شنوم که این‌طور است. چیزی که در ذهن ماست، همین است که در زندگی رئال برای آدم‌ها اتفاق می‌افتد. من الان که با شما حرف می‌زنم، مغزم جاهای دیگری هم هست و چیزهای دیگری هم یادم می‌آید. ما فکر کردیم این رئال است و نشانش دادیم. اینکه من دارم به چیزی نگاه می‌کنم، یک چیز دیگری هم یادم می‌آید یا شما که حرف می‌زنید، یک موسیقی برایم تداعی می‌شود، فکر می‌کردیم سوررئال نیست. هم سوررئال و هم فانتزی طیف گسترده‌ای دارد. مدل من و ایمان صفایی فکر می‌کردیم ارتباطی با اینها ندارد، البته من فانتزی کورت ونه‌گات را می‌پسندم و از آن لذت می‌برم. برای ما کارهایمان رئال بوده و فانتزی از آب درآمده است.

اما دنیایی که مخاطب برداشت می‌کند، فانتزی است.

بله، حتما همین درست است ولی درواقع این فانتزی یا روزمره ما به ظاهر متفاوت است اما یک‌جورهایی هم ربط دارد. پنج نفری که در یک اتاق هستند، هر کدام به یک چیزهایی فکر می‌کنند و چیزهایی از ذهن‌شان می‌گذرد که از چهره‌شان هم پیدا نیست و دیگری هم باخبر نیست اما هست. ممکن است با یک نگاه من چیزی را در دیگری حس کنم یا شاید هم نکنم.

شاید درک این مساله برای شما یا ایمان صفایی قابل هضم باشد اما به بازیگر چگونه منتقل می‌شود؟ کلا این مدل‌سازی جسورانه از سریال «شمعدونی» شروع شد. درست است؟

«چهارخونه» کار اول من و دور از فضاهای مورد علاقه من بود و درواقع داشتم یاد می‌گرفتم اما از «پژمان» یا «ساختمان پزشکان» علاقه‌مند شدم و با «شمعدونی» مدلی که به خودمان نزدیک‌تر بود را پیدا کردیم.

و در «لیسانسه‌ها» و «فوق لیسانسه‌ها» بیشتر شد.

شروعش از «شمعدونی» بود و خودمان آن را بیشتر دوست داشتیم، چون به فضای ذهنی ما نزدیک‌تر بود.

البته در پخش اول «شمعدونی» نقدها به‌شدت منفی بود، به نظر می‌رسد آن انتقادها به خاطر این بود که دنیایی که می‌خواستید بسازید هنوز قابل درک و هضم نبود.

خب من چنین جسارتی نمی‌کنم. این طور نیست اما شاید با آن آشنا نبودند. موقع «پژمان» به اینکه یک فوتبالیست آمده بود ایراد می‌گرفتند یا در «ساختمان پزشکان» به شخصیت خانم شیرزاد خیلی‌ها ایراد می‌گرفتند. در «شمعدونی» که اعتراض‌ها بیشتر شده بود. در «لیسانسه‌ها» هم اینها بود و در «فوق لیسانسه‌ها» بیشتر هم شد. همیشه یک عده اولش دوست ندارند اما بعد دوست دارند، ولی یک عده هم هستند که هیچ‌گاه دوست نخواهند داشت.

به نظر می‌رسد که سریال «مگه تموم عمر چند تا بهاره» روی دوش بقیه سریال‌های شماست؛ قبول دارید؟

صددرصد. هر کاری روی دوش قبلی‌هاست.

این کار بیشتر، حتی از کاراکترهای ساختمان پزشکان یا لیسانسه‌ها به قصه آمدند.

من فکر می‌کنم غیر از این نمی‌شود. هر کاری از کارهای قبلی‌وام می‌گیرد. اگر هفت‌سال با کار قبلی‌ام فاصله داشت، شاید متفاوت بود اما کارهای با فاصله کم، طبیعتا همپوشانی پیدا می‌کنند.

آنچه در اجرای «کتاب‌باز» از شما دیدیم، وجه مثبتی داشت که خیلی‌ها به آن اذعان داشتند و به نظر می‌رسد نقطه مقابل جنس کارگردانی شماست. در کتاب‌باز نظرات یا احساسات خودتان را کنترل می‌کردید و حتی نظرات مخالف نظرتان دستکاری نمی‌شد. این جنس اجرا و کنترل احساس و نظر خودتان، آرام‌آرام در شما شکل گرفت یا از همان اول تصمیم گرفته بودید آدم‌هایی که جلوی دوربین می‌نشینند، بدون هدایت و اعمال نظرتان، بیایند و فقط حرف بزنند.

یک فیلم یا سریال باید از فیلتر کارگردان عبور کند و طبیعی است که قصه و بازیگران را هدایت کند. اما وقتی داریم مصاحبه می‌کنیم، فقط باید بشنویم و سعی کنیم زوایای مختلف صحبت آن آدم روشن شود، چون قرار است صحبت‌های میهمان شنیده شود و سوالات از میهمان صرفا برای از بین بردن جملات گنگ یا نامفهوم اوست.

چرا شما و کتاب باز در تلویزیون تحمل نشدید؟ به میهماناتی که به برنامه می‌آمدند، ارتباط داشت؟ اصلا خودتان پیگیر نبودید که بدانید مساله‌شان چیست؟

نمی‌دانم. هیچ‌وقت هیچ‌کس به من چیزی نگفت. کتاب‌باز محبوب‌ترین کاری بوده که انجام داده‌ام و جنس دیگری برایم داشته و دارد. خیلی زیاد دوستش داشته‌ام و روی من و عقایدم بسیار تاثیر داشته است و وقتی چنین برنامه‌ای که مورد اقبال فراوانی قرار می‌گیرد، بدون توضیح قطع می‌شود، به نظرم به پیگیری نیاز ندارد!

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب باز نشستن کنار همدیگر و گفت‌وگو کردن بود و اتفاقا از دل این گپ‌وگفت بود که حرف اصلی به مخاطب می‌رسید. ممکن بود میهمانی که روبه‌روی شما نشسته، از نظر فکر و عقیده با شما همراه نباشد اما شما به شکلی با او صحبت می‌کردید که مخاطب راضی شود و متوجه تفاوت عقیده نشود؛ آیا هنوز گفت‌وگو کردن را راه‌حل می‌دانید؟

راه دیگری نیست. امام محمد غزالی در جایی اعلام کرده بوده که من از این به بعد با کسانی که هم‌عقیده من باشند، گفت‌وگو می‌کنم، چون اگر با دیگران وارد بحث شوم، نه آنها نظرشان عوض می‌شود و نه من. اما به‌نظر من چاره‌ای جز گفت‌وگو کردن نیست یا آدم‌ها باید کاملا همدیگر را بپذیرند یا اینکه کمی بپذیرند و کمی گفت‌وگو کنند، یعنی ترکیب پذیرش و گفت‌وگو.

حتی اگر شما را به‌سمت گفت‌وگو نکردن هل دهند، چه کار می‌کنید؟

دیگر در این شرایط که کاری نمی‌شود کرد.

و شما به این شرایط راضی می‌شوید؟

راضی که نه. من پذیرش و گفت‌وگو را دوست دارم.

پلتفرم‌ها نخواستند این برنامه را در قالب خودشان ادامه دهند؟

شاید بخواهند اما آن برنامه با آن عنوان برای تلویزیون است. شاید روزی به شکل و شمایل دیگری کار کردیم، ولی این برند و عنوان برای تلویزیون است.

شما میهمان‌هایی مانند آقایان شکوری یا رستمی را در کتاب‌باز دعوت کردید که به میهمانان ثابت برنامه تبدیل شدند. به جرات می‌توان گفت که کتاب‌باز باعث شهرت میهمان‌هایشان شد. آیا نظر شما و تهیه کننده بود که این اتفاق بیفتد یا اینکه هر چه برنامه پیش رفت، این شهرت هم برای این افراد شکل گرفت؟

اولا که تهیه کننده کتاب‌باز یعنی محمدرضا رضاییان نقش پررنگی داشت. ما تیمی ۵، ۶ نفره بودیم که با هم همدل شدیم. اول آمدم بگویم همفکر ما بعد تبدیلش کردم به همدل، چون اختلاف‌سلیقه‌هایی با هم داشتیم اما همدلی غالب بود. این درسی بزرگی برای من بوده است. آقای رضاییان می‌گوید برای ایشان هم همین‌طور بوده، بنابراین با سلیقه‌ها و نگاه‌های متفاوت هم می‌توان همدلانه کار کرد و از کار لذت برد. ما خیلی با هم اختلاف‌نظر داشتیم اما با صحبت کردن به نظر واحدی می‌رسیدیم و آن را انجام می‌دادیم. این برای من در یک کار تیمی درس بزرگی بود و به دلیل همین فضای پشت‌صحنه به کتاب‌باز دلبستگی دارم. آقای رضاییان خیلی دقت داشتند و نظرات خوبی هم می‌دادند و خودشان خواستند که برخی میهمانان به‌صورت ثابت باشند و به چشم بیایند. دکتر شکوری یک‌بار به‌عنوان میهمان آمد اما نحوه گفتار و سواد و صحبت‌های ایشان آنقدر دلنشین بود که بعد از ضبط این احساس را داشتیم که برنامه خوبی شد. بعد از پخش هم سیل تماس و دایرکت بود که میهمان برنامه دوباره دعوت شود، بنابراین دوباره و دوباره ایشان آمدند. درمورد آقای اردشیر رستمی هم همین اتفاق افتاد. دکتر کاکاوند هم که خودشان از بزرگان است و قبلا هم در برنامه‌ها بود، باز با رضایت مخاطبان، دوباره و دوباره در برنامه دعوت شد. از قدیم گفته‌اند که مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد.

سریال‌ها و فیلم‌های شما فارغ از اینکه مخاطب را با یک کیف سرخوشانه راضی نگه می‌دارد حرف‌هایی هم برای گفتن دارد، مثل تعارضات زیست آدمی در مناسبات امروز دنیای مدرن! طبیعی است که این جنس نوشتن و فیلم ساختن فقط از نشستن داخل کتابخانه بیرون نمی‌آید و برای واقعی شدن این حرف‌ها باید متصل به دنیا و زندگی پیرامونی آدم‌های امروز باشید. این نقطه اتصال برای سروش صحت چگونه شکل می‌گیرد؟ نمونه‌های آن را در تاکسی نوشت‌ها یا یادداشت‌هایی دیده بودیم که قبلا در روزنامه اعتماد منتشر می‌شد و بعدها در پیج شما بودند. اما برای ساخت سریال از کدام بخش از تجربه زیسته خود وام می‌گیرید؟

قطعا محیطی که در آن زندگی کرده‌ام و صحبت با ایمان صفایی که چندسال است با هم می‌نویسیم و عقاید و افکارمان به هم نزدیک است، تاثیر داشته اما کتاب‌هایی که خوانده‌ام یا موسیقی‌هایی که گوش می‌کنم یا عکس‌هایی که نگاه می‌کنم یا میهمانی‌ها و معاشران و ناراحتی‌ها و خوشحالی‌های روزمره، صفحاتی از فضای مجازی که دنبال می‌کنید یا نمی‌کنید، همگی تاثیر خود را داشته‌اند. آدم در مواجهه با هر کدام از اینها فکر می‌کند. وقتی شما یک پست را لایک می‌کنید یا نمی‌کنید، سلیقه شما را نشان می‌دهد و درواقع دارید خیلی تند فکر می‌کنید و این تکرار باعث می‌شود شما بفهمید چه طیفی را دوست دارید یا ندارید یا روی چه چیزهایی تامل دارید که هم قبول دارید و هم ندارید! می‌گویید لایک بکنم یا نکنم!

بالاخره در ساخت یک اثر به‌طور طبیعی هنرمند ممکن است فقط از دریچه خاصی به اجتماع نگاه کند یا در کارش فقط حرف خاصی را بروز و ظهور دهد. آیا برای شما هم این گونه بوده که یک گروه از جامعه را نبینید یا به عبارت بهتر نتوانید نشان دهید.

خاستگاه اجتماعی خود من طبقه متوسط جامعه بوده و آن طبقه و مناسبات و جمله‌بندی و کلام‌شان را می‌شناسم. هر وقت قرار است در کارهایم طبقه بالاتر یا پایین‌تر را نشان دهم، دست و دلم می‌لرزد، چون هم من و هم ایمان طبقات بالا یا مرفه یا طبقات کمی ضعیف‌تر را کمتر می‌شناسیم.

از جایی هم استفاده نمی‌کنید؟

سعی می‌کنم استفاده کنم اما بالاخره کار دست‌دوم می‌شود، چون تجربه خودم نیست.

علاقه هم ندارید؟

علاقه دارم.

الان آدم‌ها و جنس زندگی این طبقه متوسط هم تغییر کرده‌اند.

به‌هرحال همیشه هستند. طبقه‌ای که بین مرفه‌ها و کم‌درآمدها قرار دارند و طیف گسترده‌ای هم دارند.

ممکن است قصه‌های همین طبقه‌ای را هم که می‌شناسید، نتوانید تصویر کنید؟ نه به لحاظ فیلمسازی، بلکه به لحاظ محدودیت‌هایی که پیش‌روی شماست.

همیشه ممکن است.

این باعث نمی‌شود کاری بسازید که غیرواقعی باشد؟

همیشه آدم سبک و سنگین می‌کند که با وجود محدودیت‌ها چگونه کار کند. کار کنم یا نکنم؟ در لحظه براساس شرایط تصمیم می‌گیریم. شاید شرایط جوری باشد که من اصلا کار نکنم یا نشود که کار کنم. آدم نمی‌داند چه اتفاقی در آینده می‌افتد. گاهی آدم تصمیماتی می‌گیرد که بعدا می‌گوید اشتباه بوده، شاید بخواهم اصلاحش کنم و بعد تصمیم اشتباه‌تری بگیرم.

این روزها چقدر کتاب می‌خوانید؟

اگر سر کار نباشم، می‌خوانم، اصولا در روزیاد می‌خوانم. من غیر از کتاب، روزنامه، مجله و نشریات رامی‌خوانم. یک‌سری از صفحات مجازی را هم که دنبال می‌کنم، می‌خوانم، چون مطالب‌شان برایم جالب است. به‌طور کلی حجم خواندنم بالاست. اگر فراغ بال داشته باشم، کتاب و اگر وقت کمی باشد مثلا سه دقیقه، دو تا صفحه را بالا و پایین می‌کنم.

سر و ش صحت قبل از «کتاب‌باز» و بعد از آن چه تفاوت‌هایی کرده است؟

من با ۴۵۰ نفر آدم متخصص در حوزه‌های مختلف که در حوزه خودشان خوب بوده‌اند، هر کدام یک‌ساعت صحبت کرده‌ام، یعنی ۴۵۰ ساعت. صحبت با اینها شور و شوق زیادی در من ایجاد کرده است و البته چیزهای دیگر که چون شعاری است از گفتن آنها خودداری می‌کنم.

نویسنده مورد علاقه خارجی و داخلی شما کیست؟

گسترده است و تغییرپذیر و تابع شرایط امروز، یعنی آنچه الان به ذهنم می‌آید ممکن است فردا بگویم کاش اسم دیگری را می‌بردم، مثلا اسماعیل فصیح، احمد محمود، جعفر مدرس‌صادقی، خانم مهشید امیرشاهی، خانم فریبا وفی، یک دوره‌ای هم نمایشنامه‌های عباس نعلبندیان را دوست داشتم. از نویسندگان خارجی هم کورت ونه‌گات، به دوره‌ای رومر مرل، آلبر کامو، ارنست همینگوی، رومن گاری و بیشتر از همه داستایوفسکی.

فیلم جدیدی در دست ساخت دارید؟

بله، به‌زودی یک فیلم سینمایی.

شبیه «جهان با من برقص» است؟

همان کسانی که فیلمنامه آن را نوشته بودند و آن را کارگردانی کردند، در این فیلم اخیر هم هستند. نمی‌دانم چقدر شبیه باشد یا نباشد اما فضایی دارد که مورد علاقه من و ایمان صفایی است، یعنی سعی کردیم با صداقت وجودی خودمان کار را انجام دهیم.

مساله شما در جهان با من برقص مرگ آگاهی بود، در فیلم جدیدتان مساله چیست؟

موضوع این کار اخیر، بخشیدن است. در مورد این است که هیچ‌کدام از ما بی‌گناه نیستیم.

یک جورایی مساله امروز ماست؟

نیاز تمام جهان در تمام ادوار این است که همدیگر را ببخشیم، چون بی‌گناهی وجود ندارد، پس باید ببخشیم و امیدوار باشیم که ما را ببخشند.

اگر از سمت تلویزیون پیشنهادی داشته باشید، دوباره برمی‌گردید؟

الان نه پیشنهادی از سوی تلویزیون و نه خیال کارکردن در آن را دارم. درواقع انگیزه‌ای هم ندارم، چون برنامه‌ای داشتم که تمام شد و انگار یک چیزی برای من برنده شد.

اما همین سریالی که ساختید هم یک جورایی وام گرفته از کارهایی است که قبلا در تلویزیون ساختید.

بله، همه ما به گذشته‌مان متصل هستیم.

اگر همان جنس مدیریت و فکر و همان جنس پذیرش سروش صحت در تلویزیون باشد، شما برمی‌گردید؟

گاهی شرایط خانه پدر و مادر شما اگر مثل قبل هم باشد، دوست ندارید به آن خانه برگردید و دوست دارید در خانه خودتان زندگی کنید. باید با شرایط مواجه شد و در مواجهه با شرایط همان موقع تصمیم گرفت.

شما همان ذهنیت فیلم‌هایتان را دارید، یعنی در لحظه زندگی می‌کنید.

بله، چون همیشه پیش‌بینی‌های من اشتباه بوده و مسیر زندگی‌ام چیز دیگری شده است.

ما این سوالات را می‌پرسیم، چون دوست داریم شما دوباره به تلویزیون برگردید.

ارادتمندم. تشکر می‌کنم.

جای شما، سریال‌هایتان و برنامه کتاب‌باز در تلویزیون واقعا خالی است.

[عکس: سیدوحید حسینی | فرهیختگان]

در یک گفت‌وگویی، وقتی از جنس فیلمسازی تان سوال کردند، نقل قولی از تارانتینو داشتید که لزوما برای ساخت یک فیلم تسلط به قواعد و تکنیک‌های فیلمسازی در اولویت تان نیست و بیشتر با احساس تان است که فیلم می‌سازید. اولین سوال اینکه شما هنگام نوشتن و ساختن سریال «مگه تموم عمر چند تا بهاره» چه احساسی داشتید؟

یادم نیست که آن موقع چه حس و حالی داشتم، ولی جهان‌بینی‌ای که دارم، همین است که در کارها هست؛ البته حتما تغییر می‌کند. این تغییرات برای من آنقدر کند و بطئی است که خودم حس نمی‌کنم. من فکر می‌کنم که آدم‌ها پر از خوبی و بدی هستند و زندگی همینی است که داریم انجام می‌دهیم، کافی است کمی با هم مهربان‌تر باشیم.

این جنس فیلمسازی که به‌شدت متاثر از احساس سازنده‌اش است را نمی‌توان بدون تناسب با شرایط پیرامونی آن فیلمساز تعریف کرد. حالا حساب کنید که ما در جغرافیایی زیست می‌کنیم که هر لحظه آن دچار تغییرات و تنش‌های اجتماعی است. می‌توان گفت که سریالی مثل «مگه تموم عمر چند تا بهاره» هم متاثر از وقایع پیرامونی شما ساخته شده؟

در کشور ما خیلی چیزها تغییر می‌کند اما خود آدم‌ها تغییر نمی‌کند. من وقتی به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم سلایقی که قبلا داشتم به مرور زمان بدون اینکه بفهمم تغییر کرده است. چیزهایی را دوست داشته یا نداشته‌ام که الان برعکس است یا نظرهایی داشته‌ام که الان فکر می‌کنم چطور ممکن بوده‌اند! مطمئنا بعدها هم اگر به امروزم نگاه کنم، پیش خودم می‌گویم چطور من این‌طور فکر می‌کرده‌ام! البته این تغییرات آنقدر ریزریز اتفاق می‌افتند که خود آدم در لحظه متوجه آن نیست و چند سال بعد متوجه این تغییرات می‌شود.

آیا از این تغییراتی که داشته‌اید و در آثارتان نمود داشته‌اند، پشیمان نیستید؟

پشیمانی دووجه دارد. یک موقع از کارهایتان پشیمان می‌شوید که تمام آدم‌های کره زمین این را تجربه می‌کنند. کدام آدم را سراغ دارید که از برخی کارهایش پشیمان نشده باشد؟ ما در مجموع من آدمی راضی هستم. اتفاقی هست که ممکن است با خودم بگویم کاش جور دیگری رفتار می‌کردم یا با آن مواجه می‌شدم اما در مجموع از زندگی خودم راضی هستم.

این تغییراتی که می‌گویید متاثر از چه شرایطی است؟ به‌جز شرایط فردی چه چیزهایی بر ذهنیت فیلمسازی شما اثر می‌گذارد؟

مطمئنا تغییرات پیرامونی، اجتماعی هم هست. یعنی تاثیرگرفتن از خانواده، شهر، کشور تا قاره و جهان، اینکه لابه‌لای آن سوراخ باشد، قطعا روی زندگی همه ما اثر خواهد داشت. آب جهان که گرم می‌شود، روی زندگی ما اثر می‌گذارد. اینکه قبلا ساعت‌ها راجلو می‌کشیدند اما امسال این کار را نکردند، روی زندگی ما اثر گذاشته یا قیمت نفت در کلمبیا ارزان یا گران شود، روی زندگی ما هم اثر می‌گذارد. برخی تغییرات نمود شاخصی دارند و آدم متوجه آنها می‌شود و برخی نه. کتابی که می‌خوانم، صفحات اینستاگرامی که دنبال می‌کنم هم رویم تاثیر می‌گذارند. در خیابان وقتی کم یا زیاد بوق بزنند، تاثیرش را دو ساعت بعد در خودتان می‌بینید یا اینکه در طول روز چقدر جلوی ما پیچیده‌اند یا به‌راحتی جای پارک پیدا کرده باشیم یا نه، شب که به خانه می‌رویم کمتر یا بیشتر استرس داریم. حواس ما به اینها نیست اما تاثیر دارند و یک شب راحت می‌خوابیم و یک شب کابوس می‌بینیم. ما مدام داریم از اطراف خود تاثیر می‌گیریم و بر آن اثر می‌گذاریم.

پس آن چیزی که امروز می‌سازید، متفاوت است نسبت به سال‌های قبل.

باز دو وجه دارد؛ قطعا فرق می‌کند و مشخصه‌هایی از قبل هم البته در آن می‌ماند. یک آدم با یک نگاه دارد آن کار را می‌کند، پس آن نگاه در کارها هست اما همین نگاه در تغییرات هم هست. شاید تغییرات در فاصله دو کار جزئی باشد اما به‌هرحال در همه کارها تاثیر بخشی از وجود کسی که دارد آن کار را انجام می‌دهد، باقی می‌ماند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲